

تأملی فقهی در مشروعیت مالیات بر هبه^۱

عبدالله باقری *

سید محمدصادق احمدی **

غلامحسین مسعود ***

چکیده

یکی از مباحث مهمی که در فقه و حقوق مطرح است و از جهات بسیار می‌توان آن را مورد بررسی قرار داد بحث مالکیت خصوصی اشخاص است؛ یکی از مسائلی که در این حیطة مطرح می‌شود مالیات‌هایی است که به دارایی‌ها و درآمد اشخاص تعلق می‌گیرد؛ از جمله مالیات بر هبه که به موجب قانون مالیات‌های مستقیم اشخاص مکلف به پرداخت آن می‌باشند؛ نوشتار حاضر در پژوهشی توصیفی-تحلیلی، به بررسی مشروعیت اخذ این مالیات و حدود و قیود آن بر اساس مبانی فقهی پرداخته است. نتایج تحقیق نشان می‌دهد با توجه به مبانی و ادله‌ی فقهی ذکر شده در باب مشروعیت و حدود مالیات بر هبه، قوانین موضوعه‌ی مربوطه از جهاتی همچون میزان مقرر درخصوص نرخ مالیات و نیز عدم ذکر موردی که موضوع هبه از ضروریات زندگی موهوب‌له می‌باشد به عنوان یکی از مصادیق معافیت‌های مالیات بر هبه، نیازمند بازنگری می‌باشند.

کلید واژه‌ها: هبه، مالیات، مالیات غیرثابت.

پرونده‌های علمی انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱- تاریخ وصول: ۱۳۹۸/۰۲/۲

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۹/۱۸

* دانشجوی دکتری حقوق عمومی، گروه حقوق، دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف آباد، نجف آباد، ایران
** استادیار گروه حقوق، دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف آباد، نجف آباد، ایران (نویسنده مسؤول)

sms_ahmadi@khuisf.ac.ir

*** استادیار گروه حقوق، دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف آباد، نجف آباد، ایران

۱- طرح مسأله

روابط نوع آدمی شامل اشکال گوناگونی از قبیل رابطه انسان با خدا، انسان با دیگر انسان‌ها، انسان با محیط زیست، انسان با حکومت و... است که در رابطه انسان و حکومت دقیقاً برخلاف رابطه آدمی و محیط زیست، انسان در موضع ضعف قرار دارد و حکومت در موضع قدرت؛ لذا مهمترین بخش از روابط انسانی، رابطه انسان و حکومت است. آنگاه که سخن از حکومت اسلامی مطرح می‌گردد به نظر می‌رسد حکومت اسلامی به جهت منشاء الهی خویش باید در حفظ حقوق شهروندان رفتاری متفاوت در پیش گرفته و در رابطه با شهروندان قوانینی که در چارچوب شرع مقدس قرار می‌گیرند را اعمال کند. یکی از مسائلی که در رابطه شهروندان و حکومت قابل توجه است میزان و نحوه‌ی دخل و تصرف حکومت در ملکیت خصوصی اشخاص است؛ با این توضیح که از جمله اصول مسلم شرعی اصل تسلط مالکین بر اموال خویش بوده که به موجب آن ملکیت خصوصی اشخاص از جانب شارع مورد حمایت واقع شده و هیچ‌کس حق تصرف در اموال دیگری را ندارد؛ از سوی دیگر موضوعی تحت عنوان مالیات در جوامع مطرح است که حکومت‌ها برای تأمین هزینه‌های جاری کشور در حوزه‌های مختلف همچون تولید، کارآفرینی، تعلیم و تربیت، اقدامات عمرانی نظیر ساخت جاده‌ها، سدها، نیروگاه‌ها و شبکه‌های آبی و توسعه زیرساخت‌ها و بهبود زندگی محرومین و ... مبالغی را از اشخاص حقیقی و حقوقی دریافت می‌کنند، در شرع مقدس نیز مواردی از قبیل زکات، خمس و جزیه وجود دارند که مصارفی از همین قبیل برای آنها در نظر گرفته شده؛ چنانکه از جمله مصارف آنها، کمک به فقرا و مساکین و نیازمندان و مصارف حکومت می‌باشد (طباطبایی، ۱۴۱۷، ۱۹، ۲۰۳). از جمله مالیات‌هایی که در قوانین مالیاتی ایران به چشم می‌خورد مالیات بر هبه است که مبنای قانونی آن ماده ۱۱۹ قانون مالیات‌های مستقیم می‌باشد. پژوهش حاضر به منظور بررسی جواز یا عدم جواز اخذ مالیات بر هبه بر اساس مبانی فقهی و حدود تعلق مالیات بر هبه نگاشته شده است.

۲- مفهوم شناسی

۲-۱- مالیات

مالیات جمع مالیه و واژه‌ای عربی است که به معنای آنچه متعلق به دارایی و اموال است می‌باشد (هومن، ۱۳۵۶، ۱، ۱۶۷). در تعریف اصطلاحی مالیات گفته شده: «مالیات عبارت از نوعی پرداخت و تأدیه مالی است که در نتیجه‌ی الزام قانونی از نظر تأمین مالی مخارج دولت، بوسیله‌ی اشخاص و بصورت

بلاعوض انجام می‌شود (دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، ۱۳۷۱، ۳۴۹). در تعریف دیگری از مالیات آمده است: «مالیات سهمی است که به موجب اصل تعاون ملی و بر وفق مقررات، هریک از شهروندان موظف است که از ثروت و درآمد خود به منظور تأمین هزینه‌های عمومی و حفظ منافع اقتصادی یا سیاسی و اجتماعی کشور، به قدر توانایی خود به دولت بدهد تا دولت در هر موردی که مصلحت بداند مصرف کند.» (لنگرودی، ۱۳۶۸، ۴، ۶۰۱)

مالیات بطور کلی دو قسم است:

۱. مالیات ثابت: عبارت است از مواردی که نسبت یا مقدار یا مورد وضع آن و یا مجموع آنها مستقیماً از طرف شارع مقدس، مشخص و معین گردیده است همچون خمس و زکات؛ مواردی که زکات به آنها تعلق می‌گیرد عبارتند از: شتر، گاو، گوسفند، گندم، جو، خرما، کشمش، طلا و نقره. (نجفی، ۱۴۰۴، ۱۵، ۶۵؛ محقق حلی، ۱۴۱۸، ۱، ۵۴) و مواردی که طبق نظر مشهور فقها خمس به آنها تعلق می‌گیرد هفت مورد هستند: ۱. غنایم جنگی ۲. معادن طلا، نقره، آهن، عقیق، فیروزه و ... ۳. غوص ۴. گنج ۵. مال حلال مخلوط به حرام که قابل تمییز نباشد. ۶. زمینی که از مسلمان به کافر ذمی انتقال یافته است. ۷. سود تجارات و مکاسب (ابوالصلاح، ۱۴۰۳، ۱۷۰؛ ابن براج، ۱۴۰۶، ۱، ۱۷۷؛ محقق حلی، ۱۴۰۸، ۱، ۱۶۲-۱۶۴؛ علامه حلی، ۱۴۲۰، ۱، ۴۳۳).

۲. مالیات غیر ثابت: این قسم که از آن به عنوان مالیات حکومتی نیز یاد می‌شود عبارت است از مالیات‌هایی که از سوی حاکم اسلامی وضع می‌شوند و موارد، مقدار یا نسبت خاصی برای آنها در شرع مقدس در نظر گرفته نشده است. مالیات‌های حکومتی به دو دسته مستقیم و غیرمستقیم تقسیم می‌شوند: مالیات مستقیم عبارت است از آنچه دولت بطور مشخص از برخی افراد می‌گیرد و مالیات غیرمستقیم دریافت‌هایی است که دولت بطور غیر مستقیم و برای نمونه از راه افزایش قیمت کالا از مردم جمع‌آوری می‌کند (لنگرودی، ۱۳۶۸، ۴، ۶۰۲ و ۶۰۳).

شهید صدر اقتصاد جامعه اسلامی را مشتمل بر دو بخش می‌داند: الف) بخشی که احکام و قواعد آن در شرع تبیین و تعیین شده است و دولت مجری آن احکام است. ب) بخشی که حکم شرعی در مورد آن وجود ندارد و حکومت اسلامی باید با توجه به ضرورت اجتماعی و شرایط زمان در آن مورد قانون وضع کند (صدر، ۱۴۱۷، ۶۸۵).

۲-۲- هبه

هبه عبارت است از عطا کردن چیزی به دیگری بدون توجه و در نظرگرفتن عوض، فرقی نمی‌کند آنچه داده می‌شود موضوعی تکوینی است یا خارجی، حکم باشد یا مقام یا مال و ملک (مصطفوی، ۱۴۰۲، ۱۳، ۲۱۰)؛ کسی که مال را تملیک می‌کند «واهب»، مالی که تملیک می‌شود «موهوب» یا «عین موهوبه» و کسی که آن را قبول می‌کند «موهوب‌الهُ» نامیده می‌شوند (سعدی، ۱۴۰۸، ۳۹۰). باید عنایت داشت که هبه به معنای عام آن که همان عطیه و بخشش و دادن بلاعوض است شامل مواردی همچون صدقه نیز می‌شود لکن هبه به معنای خاص آن (که همان هدیه است) به نوعی از تملیک بلاعوض مال اطلاق می‌شود که قصد قربت در آن شرط نیست و دریافت‌کننده‌ی آن می‌تواند هر کسی اعم از نیازمند و غیر نیازمند باشد در حالیکه صدقه تملیک بلاعوض مال به قصد قربت بوده و دریافت‌کننده‌ی آن غالباً از نیازمندان است (عاملی، ۱۴۱۰، ۱۰۱)؛ آنچه از ظاهر ماده ۱۱۹ قانون مالیات‌های مستقیم استفاده می‌شود این است که با توجه به اطلاق عبارت «درآمدهای نقدی و غیر نقدی که شخص بصورت بلاعوض تحصیل می‌نماید» قانون‌گذار هبه به معنای عام آن را مشمول مالیات قرار داده است و هرگونه بخشش مال به دیگری، خواه با قصد قربت باشد یا نباشد و اعم از اینکه شخص موهوب‌الهُ از نیازمندان باشد یا نباشد نیازمند پرداخت مالیات است.

۳- بررسی فقهی مشروعیت مالیات بر هبه

طبق قانون مالیات‌های مستقیم، بطور کلی مواردی که مالیات به آنها تعلق می‌گیرد در دو بخش قرار می‌گیرند:

الف) دارایی اشخاص: باب دوم از قانون مالیات‌های مستقیم در این مورد بوده که بر اساس آن املاک، اراضی بایر، ارث و اسناد تجاری که از آنها تحت عنوان حق تمبر یاد شده مشمول مالیات می‌باشند. ب) درآمد اشخاص: در باب سوم قانون مالیات مستقیم به این موضوع پرداخته شده و مواردی که در این باب متعلق مالیات واقع شده‌اند عبارتند از: درآمد املاک، درآمد کشاورزی، درآمد مشاغل، درآمد اشخاص حقوقی، درآمد اتفاقی و جمع درآمد ناشی از منابع مختلف.

با توجه به اینکه بررسی هر یک از مصادیق فوق‌الذکر که مالیات به آنها تعلق گرفته نیازمند دقت و طرح مباحث گسترده است در پژوهش حاضر تنها به مورد هبه که از عناوین مهم فقهی بشمار می‌رود و ذیل عنوان درآمد اتفاقی مشمول مالیات می‌باشد پرداخته خواهد شد.

مواد قانونی که به موجب آنها به هبه مالیات تعلق می‌گیرد عبارتند از:

- ماده ۱۱۹ قانون مالیات‌های مستقیم: «درآمد نقدی و یا غیر نقدی که شخص حقیقی یا حقوقی به صورت بلاعوض و یا از طریق معاملات محاباتی و یا به عنوان جایزه یا هر عنوان دیگر از این قبیل تحصیل می‌نماید مشمول مالیات اتفاقی به نرخ مقرر در ماده (۱۳۱) این قانون خواهد بود.» به عنوان مثال چنانچه پدری بخواهد پیش از فوت اموال خود را بصورت مساوی میان فرزندان خود تقسیم کرده و تصمیم بگیرد در قالب عقد هبه به این امر مبادرت ورزد می‌بایست برای نقل و انتقال رسمی املاک، مبلغی از سوی فرزندان به عنوان مالیات پرداخت شود.^۱

- بند ۶ بخشنامه شماره ۱۳۵۳۰ مورخ ۱۳۸۴/۰۷/۲۷: «منظور از نقل و انتقال قطعی املاک به صورتی غیر از عقد بیع، عقود از قبیل صلح، هبه و معاوضه می‌باشد. چنانچه صلح و هبه بصورت معوض باشد، انتقال دهنده ملک برابر ماده ۵۹ مشمول مالیات خواهد بود و اگر بطور بلاعوض باشد، انتقال گیرنده مشمول مالیات بر درآمد اتفاقی طبق مقررات فصل ششم از باب سوم قانون مالیات‌های مستقیم شناخته می‌شود...».

در ادامه‌ی مطلب به این موضوع پرداخته خواهد شد که بنا بر مبانی فقهی و قواعد شرعی، قوانینی که در باب مالیات بر هبه وضع شده تا چه میزان با موازین شرعی انطباق دارد؟

۳-۱- ادله‌ی جواز مالیات بر هبه

علی‌رغم اینکه هبه و مسائل مرتبط با آن همواره مورد توجه فقها بوده و از جوانب گوناگون مورد بحث واقع شده است، منبعی یافت نشد که در آن به بررسی مشروعیت یا عدم مشروعیت مالیات بر هبه پرداخته شده باشد، لکن ادله‌ی عامی در مورد جواز مالیات‌های غیرثابت ذکر شده است که دلالت آنها بر جواز مالیات بر هبه، در ذیل مورد بررسی واقع می‌شوند:

۱. ماده ۱۸۳: در مواردی که انتقال ملک به وسیله اداره ثبت انجام می‌گیرد مالیات بر نقل و انتقال قطعی ملک باید قبلاً پرداخت شود و اداره ثبت با ذکر شماره مقاصد حساب صادره از اداره امور مالیاتی ذیصلاح در سند انتقال اقدام به انتقال ملک خواهد نمود.

الف) کتاب:

۱. آیه ۱۹ سوره ذاریات: وَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ؛ و در اموال آنها حقی است برای سائل و محروم. در تفسیر این آیه میان مفسرین اختلاف نظر وجود دارد و چند وجه بیان شده است با این توضیح که تعبیر به «حق» در اینجا یا به خاطر این است که خداوند بر آنها لازم شمرده است (مانند زکات و خمس و سائر حقوق واجب شرعی) و یا آنها خود بر خویشتن الزام کرده‌اند و تعهد نموده‌اند، و در اینصورت غیر حقوق واجب را نیز شامل می‌گردد. بعضی معتقدند این آیه تنها ناظر به قسم دوم است، و حقوق واجب را شامل نمی‌شود، زیرا حقوق واجب در اموال همه مردم است، اعم از پرهیزگاران و غیر آنها، و حتی کفار، حال آنکه آیه در وصف پرهیزگاران وارد شده است؛ بنا بر این وقتی می‌گوید: در اموال آنها چنین حقی است یعنی علاوه بر واجبات آنها بر خود لازم می‌دانند که در راه خدا از اموال خویش به سائلان و محرومان انفاق کنند، ولی می‌توان گفت که فرق نیکوکاران با دیگران آن است که آنها این حقوق را ادا می‌کنند در حالی که دیگران مقید به آن نیستند. این تفسیر نیز گفته شده که تعبیر به «سائل» در مورد حقوق واجب است، چرا که حق سؤال و مطالبه دارد تعبیر به «محروم» در حقوق مستحب است که حق مطالبه در آن نیست. در کنزالعرفان تصریح شده که منظور از حق معلوم حقی است که خود آنها در اموالشان قرار می‌دهند و خویشتن را موظف به آن می‌دانند (حلی، ۱۴۲۵، ۱، ۲۲۶) نظیر این معنی در سوره معارج آیه ۲۴ و ۲۵ آمده است می‌فرماید: «وَ الَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ.» و با توجه به اینکه حکم وجوب زکات در مدینه نازل شد، و آیات این سوره همگی مکی است نظر اخیر تایید می‌شود. در روایاتی که از منابع اهل بیت ع رسیده نیز تأکید شده که منظور از حق معلوم چیزی غیر از زکات واجب است. در حدیثی از امام صادق ع می‌خوانیم: «خداوند متعال در اموال ثروتمندان حقوقی غیر از زکات واجب نموده، از جمله اینکه فرموده است: در اموال آنها حق معلومی برای سائل و محروم است، بنابراین «حق معلوم» غیر از زکات است، و آن چیزی است که انسان شخصاً بر خود لازم می‌کند که از مالش بپردازد و بر او واجب است که آن را به اندازه‌ی طاقت و گنجایشش بر خود فرض کند برای هر روز و یا اگر بخواهد در هر جمعه و یا در هر ماه» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ۲۲، ۳۲۳-۳۲۴). بر اساس این روایت شارع در اموال افراد حقی غیر از

۱. وَ لَكِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فَرَضَ فِي أَمْوَالِ الْأَغْنِيَاءِ حَقُّوْقًا غَيْرَ الزَّكَاةِ - فَقَالَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ الَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ لِّلسَّائِلِ فَالْحَقُّ الْمَعْلُومُ غَيْرُ الزَّكَاةِ - وَ هُوَ شَيْءٌ يَفْرَضُهُ الرَّجُلُ عَلَى نَفْسِهِ فِي مَالِهِ - يَجِبُ عَلَيْهِ أَنْ يَفْرَضَهُ عَلَى قَدْرِ طَاقَتِهِ وَ سَعَةِ مَالِهِ - فَيُؤَدِّي الَّذِي فَرَضَ عَلَى نَفْسِهِ - إِنْ شَاءَ فِي كُلِّ يَوْمٍ - وَ إِنْ شَاءَ فِي كُلِّ جُمُعَةٍ - وَ إِنْ شَاءَ فِي كُلِّ شَهْرٍ (حر عاملی، ۱۴۰۹، ۹، ۴۶).

زکات را واجب دانسته و آیه و روایت شاهدهی است بر اینکه وظیفه‌ی اشخاص در مقابل نیازمندان، منحصر در وجوهات شرعی نیست.

در خصوص آیه‌ی ذکر شده باید گفت بر فرض که دلالت آیه بر وجود حقی فراتر از وجوهات شرعی در اموال اغنیا برای محرومین را پذیرفته و آن را دلیلی بر جواز اصل مالیات‌های غیرثابت بدانیم، نمی‌توان از آن بعنوان دلیلی بر جواز مطلق مالیات بر هبه که از مصادیق مالیات‌های غیرثابت می‌باشد یاد کرد چراکه دلیل اخص از مدعاست؛ توضیح اینکه کسی که مال به او هبه می‌شود لزوماً در زمره‌ی اغنیا نیست تا پرداخت مالیات را از این جهت بر او واجب بدانیم و آیه مزبور در نهایت، تنها می‌تواند بر جواز مالیات بر هبه‌ای که مازاد بر نیاز موهوب‌له باشد دلالت کند و دلالتی بر اطلاق جواز مالیات بر هبه ندارد چراکه ممکن است موهوب‌له از نیازمندان باشد که در این صورت واهب با دادن عین موهوبه به وظیفه‌ی مستفاد از این آیه عمل نموده و دیگر وجهی برای پرداخت مالیات از سوی او باقی نمی‌ماند و موهوب‌له نیز به صرف دریافت هبه عضوی از اغنیا محسوب نمی‌شود و چه بسا پس از دریافت هبه همچنان در زمره‌ی سائلین و محرومین باشد.

۲. آیه ۱۹۹ سوره اعراف: *خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ*. برخی مفسرین واژه‌ی عفو را به معنی کثرت و زیادی در مال مردم و آنچه از نفقه اضافه می‌ماند دانسته‌اند (فخرالدین رازی، ۱۴۲۰، ۱۵، ۴۳۴) در مجمع البیان آمده است در کلمه عفو چند قول است: اول: اینکه عفو، چیزی است که از مخارج اهل و عیال اضافه آمده باشد یا چیزی که از مقدار نیاز انسان بیشتر باشد، به نقل از ابن عباس و قتاده. دوم: اینکه عفو یعنی انفاق در حد وسط بدون زیادی و کمی، به نقل از امام صادق (ع) نیز این معنا روایت شده است. سوم: عفو، یعنی آنچه که از قوت سال اضافه بیاید، به نقل از امام باقر (ع) سدی گوید: عفو با آیه زکات نسخ گردیده. یعنی حکم اولی، وجوب انفاق هرچه زائد بر نیاز بوده است ولی بعداً در اجناس و اموال خاص و با نصاب معین وجوب انفاق تثبیت شده است. چهارم: اینکه عفو یعنی پاکترین مال و بافضیلت‌ترین آن (طبرسی، ۱۳۷۲، ۴، ۷۸۷). برخی با بیان اینکه آنچه از ظاهر آیه و لفظ «خُذْ» فهمیده می‌شود این است که آیه اشاره بر گرفتن مال دارد آیه را دلیلی بر جواز اخذ مالیات‌های غیرثابت دانسته‌اند (زرگوش‌نسب و دیگران، ۱۳۹۳، ۹۹). لکن به نظر می‌رسد همچنان که برخی مفسرین نیز بیان داشته‌اند عفو در اینجا ارتباطی به مسائل مالی نداشته و به معنای بخشش و مداراست. در این خصوص گفته شده:

«عفو گاهی به معنی مقدار اضافی چیزی آمده، و گاهی به معنی حد وسط و میانه، و گاه به معنی قبول عذر خطاکار و بخشیدن او، و گاه به معنی آسان گرفتن کارها. قرائن آیات نشان می‌دهد که آیه فوق ارتباط با مسائل مالی و گرفتن مقدار اضافی از اموال مردم که بعضی از مفسران گفته‌اند ندارد، بلکه مفهوم مناسب، همان آسان گرفتن و گذشت و انتخاب حد وسط و میانه است. بدیهی است اگر رهبر و مبلغ، شخص سختگیری باشد به زودی جمعیت از اطراف او پراکنده می‌شوند، و نفوذ خود را در قلوب از دست خواهد داد، همانطور که قرآن مجید می‌گوید: «وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظًا لَاقْتَضَى الْقَلْبُ لَأَنْفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ؛ اگر سختگیر و بد اخلاق و سنگدل بودی به طور مسلم از گرد تو پراکنده می‌شدند» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ۷، ۶۲).

همچنین صاحب المیزان در توضیح واژه‌ی «أخذ» بیان داشته: «این آیه از آیات آخر سوره است و در آنها مجدداً غرضی را که سوره بخاطر ایفاء آن نازل شده ذکر نموده یعنی به پیغمبرش دستور می‌دهد به اینکه سیره حسنه و رفتار ملایمی را اتخاذ کند که دلها را متوجه آن سازد تا نفوس بدان بگرایند. اخذ به چیزی به معنای ملازمت و ترک نکردن آن چیز است پس معنای اینکه فرمود: بگیر عفو را این است که همواره بدی‌های اشخاصی که به تو بدی می‌کنند بپوشان و از حق انتقام که عقل اجتماعی برای بعضی بر بعضی دیگر تجویز می‌کند صرف نظر نما و هیچ وقت این رویه را ترک مکن. پس منظور از اینکه فرمود: خُذِ الْعَفْوَ، اغماض و ندیده گرفتن بدیهایی است که مربوط به شخص آن جناب بوده و سیره آن حضرت هم همین بود که در تمامی طول زندگیش از احدی برای خود انتقام نگرفت» (طباطبایی، ۱۴۱۷، ۸، ۳۷۹-۳۸۰). طبق این معنی، آیه مزبور نمی‌تواند بعنوان دلیلی بر جواز مالیات حکومتی ذکر شود و بر فرض که معنای اول یعنی زیادی در مال را بپذیریم این آیه نیز به همان توضیحی که در خصوص آیه قبل ذکر شد نمی‌تواند دلیلی بر جواز اخذ مالیات از مطلق هبه باشد چراکه بنابراین معنی آیه اشاره به اخذ زیادی اموال دارد نه مطلق اموال.

(ب) روایات:

۱. حسن بن موسی روایت می‌کند از امام صادق (ع) درباره آیه شریفه: «الَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ» سؤال شد حضرت پاسخ فرمود: منظور برقرار ساختن پیوند با امام و پیشوای مسلمین در هر

سال از طریق کمک مالی است، کم باشد یا زیاد، سپس فرمود: منظور من با این کار فقط این است که شما را پاک و پاکیزه کنم (بحرانی، ۱۴۱۶، ۳، ۲۴۸).

روایت مزبور از نظر سندی قابل نقد است چراکه برخی رجالیون وثاقت حسن بن موسی را محل تردید دانسته‌اند (مامقانی، ۱۳۴۹، ۲۱، ۹۰-۹۱) لکن با توجه به اینکه این روایت توسط بسیاری از فقها مورد عمل و استناد واقع شده (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ۱۰، ۱۸۲؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ۶، ۴۴۲) ضعف سندی آن جبران می‌شود و هرچند نمی‌توان آن را بعنوان دلیلی مستقل در وجاهت شرعی مالیات‌های حکومتی ذکر کرد، می‌توان از آن بعنوان مؤید یاد نمود.

۲. سماعه از امام صادق (ع) روایت می‌کند که ایشان فرمودند از چیزهایی که خداوند غیر از زکات، در اموال واجب کرده است عبارتست از «الَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ»^۱ (کلینی، ۱۴۰۷، ۳، ۴۹۸). این روایت دلالت دارد بر اینکه خداوند در آیه ۲۱ سوره رعد مردم را به دادن مالی غیز از وجوهات شرعی امر می‌کند (زرگوش نصب و دیگران، ۱۳۹۳، ۱۰۰).

روایات مزبور، هرچند جواز اخذ مالیات‌های حکومتی را اثبات می‌کنند لکن در مقام بیان جزئیات و اینکه اخذ مالیات از چه مصادیقی جایز و از چه مصادیقی غیرجایز است نبوده و بررسی این مصادیق نیازمند مراجعه به ادله‌ی دیگری است.

(ج) قاعده کل من له الغنم علیه الغرم:

این قاعده نیز از جمله ادله‌ای است که در مورد جواز اخذ مالیات‌های حکومتی به آن استناد شده است (ر.ک زرگوش نصب و دیگران، ۱۳۹۳، ۱۰۶-۱۰۷)؛ با این توضیح که امروزه دولت برای عموم مردم خدمات رفاهی بسیاری انجام می‌دهد، ضمن آنکه دولت در تحصیل سود حاصل از کسب و کار نقش مؤثر و به سزایی دارد لذا غنم که عبارتست از استفاده از خدمات رفاهی و سود حاصل از کسب و کار که دولت نیز در آن نقش داشته را باید با پرداخت مالیات (غرم) جبران نمود.

این دلیل از چند جهت قابل خدشه است اولاً اگر وضع مالیات‌های حکومتی را در مقابل خدمات رفاهی و نقش دولت در تحصیل سود بدانیم در این صورت وضع مالیات‌های یکسان برای تمامی اقشار جامعه

۱. عَنْ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَى قَالَ: رَوَى أَصْحَابُنَا أَنَّهُ سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) عَنْ قَوْلِ تَعَالَى: «وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ» قَالَ: «هُوَ صَلَةُ الْإِمَامِ فِي كُلِّ سَنَةٍ بِمَا قَلَّ أَوْ كَثُرَ» ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): «وَمَا أُرِيدُ بِذَلِكَ إِلَّا تَرْكِيَّتَكُمْ»

۲. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عُمَانَ بْنِ عِيْسَى عَنْ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: ... وَ مِمَّا فَرَضَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَيْضاً فِي الْمَالِ مِنْ غَيْرِ الزَّكَاةِ - قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ الَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ - ...

عادلانه به نظر نمی‌رسد چراکه بهره‌مندی مردم از خدمات رفاهی یکسان نیست بعنوان مثال کسانی که در کلان شهرها زندگی می‌کنند از خدمات رفاهی بیشتری نسبت به ساکنین شهرهای کوچکتر بهره‌مند هستند لذا غنم برای همه یکسان نیست تا غرم برای همه یکسان باشد بعلاوه اگر دلالت آن بر جواز اصل مالیات‌های غیرثابت را بپذیریم این دلیل نمی‌تواند اخذ مالیات بر هبه را توجیه کند چراکه در خصوص هبه تقابلی میان غنم و غرم وجود ندارد؛ بعنوان مثال اگر عین موهوبه از اراضی بایر بوده باشد که دولت به شخص واهب واگذار نموده، مالیات مربوطه یک بار توسط واهب پرداخت شده و از این جهت علتی برای پرداخت مالیات وجود ندارد و چنانچه پس از تعلق زمین به موهوب‌له خدمات رفاهی به آن تعلق گیرد مانند امتیاز آب، برق، گاز و ... مالیات‌های مربوطه پس از انتقال ملک به موهوب‌له توسط او پرداخته خواهد شد لکن دولت نقشی در تعلق هبه به موهوب‌له ندارد تا گفته شود شخص در مقابل غنم باید غرم بپردازد.

(د) مشروعیت وضع مالیات‌های حکومتی از باب مقدمه‌ی واجب:

حفظ نظام اسلامی و اداره قوای سه‌گانه و ایجاد امنیت در شهرها و روستاها و پاسداری از مرزها و اقامه ارکان دین و امر به معروف و نهی از منکر به مفهوم وسیع آن، یعنی گسترش نیکی‌ها در جامعه و برکندن ریشه تباهی‌ها و بدی‌ها، تأمین رفاه مردم در جامعه و اموری همانند اینها در حکومت حقه صالحه، چیزی است که به حکم عقل و شرع از ضروریات است (منتظری، ۱۴۰۹، ۴، ۲۸۷)؛ این امر مستلزم مقدماتی است که از جمله این مقدمات وجود منابع مالی کافی برای اداره‌ی نظام و شئون مختلف آن می‌باشد؛ لذا می‌توان یکی از دلایل جواز وضع مالیات‌های غیرثابت را حفظ نظام اسلامی دانست (زرگوش نصب و دیگران، ۱۳۹۳، ۱۰۸-۱۰۹).

در خصوص دلیلی که ذکر شد می‌توان گفت هرچند وجوب حفظ نظام اسلامی و متوقف بودن آن بر وجود منابع مالی و ضرورت وضع مالیات‌های حکومتی از این جهت، بر کسی پوشیده نیست لکن نمی‌توان اینگونه نتیجه گرفت که مالیات‌های حکومتی می‌توانند نامحدود و بدون قید بوده و شامل هرچیزی بشوند و لذا از این موضوع بعنوان دلیلی بر جواز اخذ مالیات بر هبه یاد نمود؛ بلکه همان‌گونه که برخی فقها نیز بیان داشته‌اند باید دید آیا مالیات‌های شناخته‌شده از قبیل انواع زکات، خمس و جزیه و درآمد اراضی انفال و ... کفاف اداره و شئون مختلف جامعه را می‌دهند یا خیر (ر.ک منتظری، ۱۴۰۹، ۴، ۲۸۷)؛ آنچه به نظر نگارنده می‌رسد این است که هرچند امروزه مصادیق زکات از قبیل طلا و نقره‌ی مسکوک و نیز چهارپایان سه‌گانه نسبت به گذشته کم شده و ارزش برخی مصادیق همچون غلات چهارگانه نسبت به زمان گذشته کاهش

یافته لکن در جامعه صنعتی امروزه سهم خمس از طریق مصادیقی همچون سود حاصل از مکاسب افزایش یافته و همچنین درست است که بسیاری از افراد به وظیفه‌ی شرعی خود برای پرداخت خمس و زکات آن-گونه که باید اهتمام ندارند لکن برخی مصادیق مالیات‌های ثابت مانند معادن و سود حاصل از درآمدها، با تغییراتی در میزان آنچه شرعاً باید پرداخت شود جنبه‌ی قانونی یافته و افراد علاوه بر تکلیف شرعی به پرداخت خمس و زکات، قانوناً ملزم به پرداخت هستند. از سوی دیگر حکومت می‌تواند در حیطه‌ی اختیاراتی که دارد از منابع ثروتی که امروزه رواج یافته‌اند برای رفع نیازهای جامعه اسلامی بهره‌جوید مانند مالیاتی که به املاک و معاملات تعلق می‌گیرد، مشروط کردن بهره‌برداری از امکانات عمومی که دولت فراهم کرده مانند جاده‌ها، بندرگاه‌ها، فرودگاه‌ها، پل‌ها، بیمارستان‌ها و ... به پرداخت وجهی معین از اشخاصی که از این امکانات بهره می‌برند، شرکت نهادهای حکومتی در فعالیت‌های سودآور اقتصادی مانند تأسیس کارخانه‌های عظیم تولیدی با استفاده از سرمایه‌ی بیت‌المال و ... با وجود چنین منابعی به نظر می‌رسد علت ذکر شده نمی‌تواند دلیلی بر جواز تعلق مالیات بر هبه بعنوان یک قانون ثابت باشد؛ بلکه در نهایت جواز مالیات مذکور را در شرایط اضطراری و عدم کفایت سایر منابع مالی تأیید می‌نماید.

ه) اختیارات ولی فقیه:

از جمله مبانی فقهی که در راستای مشروعیت بخشیدن به مالیات‌های حکومتی مورد استناد واقع شده، اختیارات ولی فقیه است (ر.ک زرگوش نصب و دیگران، ۱۳۹۳، ۱۰۰-۱۰۳) که ادله‌ی متعددی بر آن دلالت می‌کنند. از جمله ادله‌ای که در مورد اختیارات ولی امر به آن تمسک شده عبارتند از:

- آیه ۶ سوره‌ی احزاب: النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ؛ پیامبر نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است. مقتضای ولایت فقیه در امور عمومی و اجتماعی این است که وی نیز همان ولایت شرعی پیامبر اکرم را در امور اجتماعی بر مردم داشته باشد (خمينی، ۱۴۲۳، ۱۰۰؛ منتظری، ۱۴۰۹، ۴، ۲۹۵).

- آیه ۵۹ سوره‌ی نساء: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اطاعت کنید خدا را! و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولو الأمر را!

طبق ادله‌ی فوق‌الذکر ولی فقیه بر مردم ولایت داشته و مردم می‌بایست همانگونه که خدا و پیامبر اکرم (ص) را اطاعت می‌کنند تابع تصمیمات ولی امر باشند؛ محدوده اختیارات ولی امر، عبارت از هر امر تشریعی است که بالطبع مباح باشد یعنی ولی امر می‌تواند هر فعالیت و اقدامی که حرمت یا وجوبش صریحاً اعلام نشده را بعنوان دستور ثانویه ممنوع و یا واجب الاجرا اعلام نماید؛ بنابراین هرگاه امر مباحی

را ممنوع اعلام کند، آن عمل مباح، حرام می‌گردد و هرگاه اجرائش را توصیه کند، واجب می‌شود. البته احکامی که مطلقاً تحریم شده باشد مثل حرمت ربا، قابل تغییر نیست چنانچه کارهایی که اجرای آنها واجب است مثل نفقه‌ی زوجه، ولی امر نمی‌تواند تغییر دهد زیرا فرمان او نباید با فرمان خدا تعارض داشته باشد (صدر، ۱۴۱۷، ۶۸۹). وضع قوانین مالیات نیز از جمله مواردی است که ذیل اختیارات ولی امر قرار گرفته و لازم‌الرعايه هستند.

همچنان که شهید صدر بیان داشته‌اند محدوده اختیارات تشریحی ولی فقیه، مباحثات است و ایشان می‌تواند به هر موردی که دلیل شرعی بر حرمت یا وجوب آن اقامه نشده است عنوان ثانوی بدهد. در خصوص دریافت مالیات، باید عنایت داشت که اصل اولی حرمت تصرف در مال غیر می‌باشد، حال باید دید آیا ولی امر می‌تواند با وضع قانون مالیات در مال اشخاص تصرف کند؟

آنچه از ادله‌ی شرعی بدست می‌آید این است که ولی فقیه باید اقدامات خود را در چارچوب قوانین شرعی و احکامی که خداوند جعل نموده انجام دهد؛ چنانکه طبق آیات ۶ سوره‌ی احزاب و ۱۰۵ سوره‌ی نساء، خداوند، پیامبر اکرم را مکلف به حکمرانی و داوری میان مردم بر اساس دستورات خداوند و مفاد قرآن کریم، نموده است و بدیهی است که ولی فقیه نیز باید پیرو دستورات اسلام و دلایل قرآنی باشد و تمامی تصمیمات وی مطابق با اصول شرعی باشد؛ از جمله مهم‌ترین اصول کلی، عدم جواز تصرف در اموال اشخاص است و ولی فقیه تنها در صورتی می‌تواند برخلاف این اصل، قانونی تشریح کند که دلیل شرعی بر چنین اقدامی وجود داشته باشد؛ چنانچه این‌گونه استدلال شود که تصرف در مال غیر در صورتی حرام است که بدون اجازه باشد در صورتی که در مورد وضع مالیات‌های حکومتی، به موجب ادله‌ای که بر اختیارات ولی امر دلالت دارند، اجازه و اذن شارع وجود دارد می‌گوییم ادله‌ی مزبور تنها در مقام بیان اصل ولایت بوده و در مقام بیان جزئیات و حیطة‌ی ولایت باید به سایر ادله مراجعه نمود.

آنچه از سوی حاکم اسلامی بعنوان مالیات وضع می‌شود از دو صورت خارج نیست: برخی از مالیات‌ها در مقابل مصادیقی اخذ می‌شوند که دولت نسبت به آنها ذی حق بوده و در حقیقت به یکی از عناوین اولیه فقهی همچون بیع، اجاره، ایهباب، اقراض و ... برمی‌گردد؛ بعنوان مثال مالیات اراضی در مقابل واگذاری اراضی از طرف دولت به اشخاص است که می‌تواند به یکی از عناوین فقهی ذکر شده برگردد لکن برخی از مالیات‌ها به مصادیقی تعلق می‌گیرد که اینگونه نبوده و در واقع تقابلی وجود ندارد مانند مالیات بر درآمد که مردم به دولت می‌پردازند و اگر گفته شود این مالیات‌ها نیز صرف اموری می‌شود که دولت برای

حفظ نظام و رفاه مردم انجام می‌دهد آن مصارف، علت غائبه بوده که در آینده محقق می‌شوند و در واقع علتی برای اخذ این مالیات‌ها در زمان پرداخت آنها توسط مردم وجود ندارد؛ در این صورت باید مجوزی برای تصرف در مال مردم وجود داشته باشد و مجوزی نیست مگر حاجه البلاد و مصالح العباد یا امثال آن؛ بنابراین در چنین مواردی ولی فقیه تنها به عنوان ثانوی و از باب حاجه البلاد و مصالح العباد می‌تواند به تشریح مالیات بپردازد؛ بعبارت دیگر آن حکمی که درباره‌ی همه افراد و اشخاص و اصناف و گروهها به عنوان اولی جعل شده است، همان عدم جواز تصرف در ملک غیر بدون اذن اوست و موضوع جواز تشریح قانون مالیات، عنوان حاجه البلاد و صلاح العباد است که عارض بر اصل مالکیت شخصی اشخاص بوده و عنوانی ثانوی است (نجومی، بی‌تا، ۲۰۴-۲۱۰) لازم به ذکر است که حل قضیه مالیات به عنوان احکام اولیه از باب جعاله مقرر بین دولت و مردم، بدین معنا که هر کس از وسائل رفاهی دولت چون برق، نفت، پست، وسایل نقلیه دولتی چون قطار، راه آهن و هواپیما و امثال اینها استفاده کند، باید در مقابل آن مالیاتی به عنوان حق الجعاله به دولت بپردازد. باز هم تصویب مالیات را به عنوان اولی تصحیح نمی‌کند زیرا طبق این مبنا باید دولت فقط از کسانی مالیات بگیرد که از این امور استفاده می‌نمایند (نجومی، بی‌تا، ۲۱۳).

بنا بر آنچه ذکر شد تشریح برخی مالیات‌ها مانند مالیات بر اراضی می‌تواند از عناوین اولیه فقهی باشد و تشریح برخی دیگر از عناوین ثانویه بوده و تنها در صورت نیاز و ضرورت می‌توان آنها را وضع نمود. تشریح مالیات بر هبه از قسم دوم است چراکه تقابلی میان عین موهوبه و مالیاتی که دولت اخذ می‌کند وجود ندارد و اخذ مالیات مزبور را نمی‌توان ذیل هیچ‌یک از عناوین اولیه فقهی جای داد و لذا مجوزی برای اخذ مالیات مورد نظر از سوی حاکم اسلامی وجود ندارد مگر حاجه البلاد و مصالح العباد.

از مطالب فوق‌الذکر این‌گونه بدست می‌آید که اختیار ولی امر برای تصرف در اموال اشخاص به دلیل سوم که همان ضرورت حفظ نظام و تأمین رفاه و امکانات مورد نیاز جامعه‌ی اسلامی است بر می‌گردد و متوقف بر ضرورت و مصلحت است؛ همچنانکه ذکر شد با توجه به وجود سایر منابع مالی، پذیرش این دلیل برای مالیات بر هبه به عنوان یک قانون ثابت و دائمی دشوار به نظر می‌رسد.

۳-۲- ادله‌ی عدم جواز مالیات بر هبه

ادله‌ی قابل استناد در خصوص عدم جواز اخذ مالیات بر هبه عبارتند از:

الف) عدم‌الدلیل دلیل‌العدم

هبه از امور بسیار مهم و مبتلابه میان مردم است که در فقه اسلامی بصورت مبسوط مورد بحث قرار گرفته، جزئیات آن ذکر شده و احکام مرتبط با آن تبیین شده است لکن در منابع فقهی شاهدی دال بر بار نمودن تکلیف مالی بر آن وجود ندارد، در سیره نیز موردی که دلالت بر وجود مالیات در هبه داشته باشد مشاهده نمی‌شود؛ طبق قاعده «عدم‌الدلیل دلیل‌العدم» اگر فعلی از افعال عام البلوی (افعالی که مبتلابه عموم مردم هستند) باشد و دلیلی بر تکلیف نسبت به آن فعل یافت نشود تکلیفی متوجه شخص نیست (مرکز اطلاعات و منابع اسلامی، ۱۳۸۹، ۱، ۶۰۹-۶۱۰)؛ هبه نیز از امور رایج میان مردم بوده و دلیلی مبنی بر تکلیف مالی در آن موجود نیست حال آنکه اگر حکمی در خصوص تکلیف مالی در هبه وجود داشت می‌بایست همانگونه که سایر احکام مربوط به آن تبیین شده است به این مورد نیز پرداخته می‌شد و دلیلی از کتاب و سنت بر آن اقامه می‌گردید و یا در سیره‌ی معصومین مشاهده می‌شد. لذا در اینجا نیز می‌توان گفت عدم وجود دلیل شرعی مبنی بر تکلیف مالی در هبه می‌تواند دلیلی بر عدم ثبوت چنین تکلیفی باشد و اگر شارع قصد بار نمودن تکلیف مالی بر هبه را داشت می‌بایست همچون سایر موارد از قبیل مصادیق خمس و زکات در مورد هبه نیز حکمی را بیان می‌نمود.

ب) قاعده‌ی تسلیط

آنچه از منابع فقهی بدست می‌آید این است که هبه با ایجاب و قبول و قبض واقع شده و عین موهوبه به ملکیت موهوب‌له وارد می‌شود (عاملی، ۱۴۱۰، ۱۰۱) و طبق قاعده‌ی تسلیط، مالک می‌تواند هرگونه تصرفی در اموال خویش داشته باشد. متوقف نمودن انتقال مالکیت رسمی به موهوب‌له بر پرداخت مالیات، مخالف با اصل تسلط اشخاص بر اموال آنهاست؛ توضیح اینکه با توجه به قوانین و مقرراتی که امروزه وجود دارد بسیاری از تصرفات اشخاص در اموال، بویژه اموال غیرمنقول، نیازمند دارا بودن سند رسمی دال بر مالکیت است و چنین سندی برای عین موهوبه صادر نمی‌شود مگر پس از پرداخت مالیات مقرر در قانون؛ در واقع وجود چنین قانونی مانع از حق شرعی اشخاص در خصوص مالکیت آنهاست چرا که طبق قوانین فقهی مالکیت به موهوب‌له انتقال یافته و با استناد به قاعده‌ی تسلیط وی حق هرگونه تصرف در هبه را داراست لکن تا زمانی که مالیات معین شده را پرداخت نکند قانوناً ممنوع از تصرف است؛ این در صورتی است که شارع مالکیت او را مقید به پرداخت چنین وجوهی نکرده است؛ ایجاد چنین ممنوعیتی از سوی قانون‌گذار جایز نیست مگر اینکه مستند به دلیل قابل اتکایی باشد و تنها دلیلی که قابل طرح است

همان ضرورت اخذ مالیات جهت تأمین منابع مالی نظام است که آن هم مقید به حصول ضرورت و عدم کفایت سایر منابع مالی می‌باشد.

ج) قاعده‌ی نفی عسر و حرج

از جمله قواعد فقهی که در بحث مورد نظر می‌توان به آن استناد جست قاعده‌ی نفی عسر و حرج است که ادله‌ی اربعه بر حجیت آن دلالت دارند (شیرازی، ۱۴۱۳، ۸۳) حرج به معنای ضیق و تنگی بوده و مراد از عسر، مشقت و سختی است (محقق داماد، ۱۴۰۶، ۲، ۷۹-۸۰)؛ با توجه به معنای عسر و حرج می‌توان گفت قاعده بیانگر این است که هر آنچه موجب عسر و حرج اشخاص شود از سوی شارع نفی شده و نمی‌توان اشخاص را به آنچه برای آنها موجب مشقت و در تنگنا قرار گرفتن است مکلف ساخت (مقدری امیری و عسکری، ۱۳۹۴، ۱۵۱).

باید عنایت داشت که مراد از عسر و حرج، غیر مقدور بودن عمل برای شخص نیست (آنچه انجام آن برای مکلف غیرممکن است تکلیف مالایطاق بوده که بحثی جدای از قاعده عسر و حرج می‌باشد) بلکه مراد چیزی است که هرچند انجام آن برای شخص غیرمقدور نیست لکن مشقت و سختی را برای او به همراه دارد (جعفری، بی‌تا، ۱۱۷-۱۱۸). به عبارت دیگر منظور از آنچه طبق قاعده‌ی مورد نظر نفی می‌شود چیزی است که هرچند مکلف عقلاً قدرت انجام آن را دارد ولی این امر عادتاً برای مکلف قابل تحمل نیست (محقق داماد، ۱۴۰۶، ۲، ۷۹-۸۱).

در ارتباط این قاعده با بحث مورد نظر باید گفت ملزم نمودن اشخاص بر پرداخت مالیات هبه، در بسیاری از موارد مستلزم عسر و حرج می‌شود لذا متوقف نمودن انتقال مالکیت به موهوب‌له بر پرداخت مالیات خلاف این قاعده است. البته باید عنایت داشت که مراد از عسر و حرج، عسر و حرج شخصی است نه نوعی (محقق داماد، ۱۴۰۶، ۲، ۹۵؛ عظیم‌زاده و محمدی، ۱۳۹۱، ۸۹)؛ یعنی الزام شخص یا اشخاصی به آنچه برای آنها مستلزم مشقت و سختی است خلاف قاعده است حتی اگر آن الزام برای نوع مردم مشقت‌آور نباشد؛ لذا اگرچه نمی‌توان با استناد به این قاعده، حکم و قانونی را بطور کلی رفع کرد لکن می‌توان حکم را مقید به عدم تحمیل عسر و حرج بر اشخاص نمود.

در مورد قانون مالیات بر هبه نیز از آنجایی که دلیل شرعی بر اطلاق جواز اخذ چنین مالیاتی وجود ندارد می‌توان گفت که وضعیت معیشتی اشخاص در پرداخت چنین مالیات‌هایی باید در نظر گرفته شود و چنانچه برای شخصی دشوار باشد و او را در تنگنا قرار دهد حکم مزبور با استناد به قاعده نفی عسر و حرج

در مورد آن شخص فاقد وجه شرعی است؛ بنابراین هرچند با استناد به این قاعده نمی‌توان اصل قانون مالیات بر هبه را رد کرد (چراکه پرداخت چنین مالیات‌هایی برای بسیاری از مردم موجب عسر و حرج نمی‌شود) اما اطلاق آن را می‌توان مورد نقد قرار داد و به لزوم لحاظ کردن وضعیت معیشتی افراد در تعیین مالیات بر هبه اشاره کرد تا کسانی که پرداخت مالیات برای آنها سخت و دشوار است از آن معاف شوند زیرا مکلف نمودن این اشخاص به مالیات مزبور خلاف قاعده است.

علاوه بر قاعده‌ی عامی که در باب نفی عسر و حرج وجود دارد، روایتی از پیامبر اکرم در نفی مشقت و زحمت در خصوص هدیه وارد شده است؛ به فرموده‌ی ایشان از شرافت و بزرگواری مرد نسبت به برادر مسلمانش این است که هدیه‌اش را قبول کند و از آنچه دارد به او هدیه دهد و خود را به خاطر او به مشقت نیندازد و سپس فرمود: من کسانی را که در این باره خود را به زحمت می‌اندازند دوست ندارم^۱ (طبرسی، ۱۳۸۵، ۲۱۹).

د) کاهش تمایل اشخاص به هبه

با مراجعه به نصوص شرعی، آیات و روایات متعددی در تحسین و تشویق به مصادیق هبه به معنای عام آن که شامل مواردی از قبیل صدقه و هدیه می‌شود مشاهده می‌گردد که بیانگر تأکید بر این موارد و اهمیت آنها در شریعت مقدس اسلام می‌باشند^۲ بگونه‌ای که پیامبر اکرم (ص) هدیه‌دادن و هدیه گرفتن را از شرافت انسان مسلمان دانسته است.

وضع مالیات بر هبه از جانب قانون‌گذار می‌تواند موجب کاهش تمایل افراد به مصادیق هبه شده و اشخاص را از این آموزه‌های مؤکد شرعی بازدارد؛ زیرا از طرفی کسی که قصد هدیه‌دادن دارد ممکن است توان و یا تمایل به پرداخت مبلغی مازاد بر هبه بعنوان مالیات را نداشته باشد تا خود، عهده‌دار پرداخت مالیات گردد و طرف مقابل نیز ممکن است توان پرداخت مالیات و یا تمایل به پرداخت مبلغی جهت دریافت هبه را نداشته باشد لذا طرفین از مبادرت به هبه خودداری می‌نمایند.

در گزارشی در همین زمینه ذکر شده است که ثبت هبه مشمول مالیات سنگین می‌شود و مالیات

۱. عَنِ النَّوْفَلِيِّ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) مِنْ تَكْرَمَةِ الرَّجُلِ لِأَخِيهِ الْمُسْلِمِ أَنْ يَقْبَلَ تَحْفَتَهُ وَيُتَحَفَّهُ بِمَا عِنْدَهُ وَلَا يَتَكَلَّفَ لَهُ شَيْئًا وَقَالَ لَا أَحِبُّ الْمُتَكَلِّفِينَ.

۲. آیات ۱۰۳ و ۱۰۴ سوره توبه و روایات: مجلسی، ۱۴۰۳، ۹۶، ۱۱۵، ۱۱۴، ۱۲۴، ۱۲۹، ۱۳۰ و؛ کلینی، ۱۴۰۷، ۵، ۱۴۳، ۱۴۴.

بالای ۲۵ درصد از موانعی است که بر سر راه ثبت هبه است، به این جهت بیشتر به بیع مراجعه می‌کنند.^۱

ه) تبعات منفی ناشی از عدم ثبت هبه

آنچه در قانون مالیات نسبت به هبه وضع شده در بسیاری از موارد موجب منصرف شدن طرفین عقد از ثبت هبه و رسمی نمودن آن می‌شود چرا که عقد هبه ماهیتاً عقدی مجانی است و لذا قصد طرفین از انتقال ملکی در قالب عقد هبه این است که مالی از جانب موهوب‌له پرداخت نشود لکن از نظر قانونی برای ثبت هبه باید مبلغی جهت مالیات پرداخت شود؛ لذا در بسیاری موارد، افراد تمایلی به ثبت آن ندارند. عدم ثبت عقود تبعات منفی زیادی به همراه دارد که از آن جمله می‌توان به محدود شدن تصرفات اشخاص در مالی که به ملکیت آنها درآمده، مرافعات، اختلافات و دعاوی مردم نسبت به املاک موضوع عقد و در نتیجه تراکم پرونده‌های قضایی در دادگاه‌ها اشاره کرد. در مورد عقد هبه نیز چنانچه بصورت رسمی ثبت شود جایی برای انکار و تردید باقی نمی‌ماند در صورتی که اگر ثبت نشود می‌تواند مشکلات عدیده‌ای به همراه داشته باشد؛ به عنوان مثال چنانچه شخصی در دوران حیات خود بخشی از اموال خود را به کسی هبه نماید ولی آن را ثبت نکرده باشد پس از فوت او ورثه می‌توانند نسبت به آن ملک طرح دعوا نمایند.

۳-۳- حدود مالیات بر هبه

با توجه به مجموع آنچه پیرامون ادله‌ی جواز و عدم جواز ذکر شد می‌توان گفت دلیلی که بتوان در خصوص جواز وضع مالیات بر هبه به آن تمسک نمود وجود ندارد مگر ضرورت حفظ نظام اسلامی و اختیار ولی فقیه در تصرف در مال اشخاص که این دو دلیل نیز جواز را بصورت مطلق اثبات نمی‌کنند بلکه بنابر ادله‌ی مزبور وضع مالیات بر هبه در صورتی جایز است که سایر منابع مالی برای حفظ جامعه اسلامی کافی نباشند و ولی امر با توجه به مصلحت نظام، حکم به وضع مالیات در خصوص هبه نماید؛ چنانچه وضع مالیات در شرایط کنونی طبق این ادله باشد لکن به نظر می‌رسد در جهت عمل نمودن به مفاد قاعده عسر و حرج و به منظور جلوگیری از مواردی مانند کاهش تمایل اشخاص به هبه و تبعات منفی ناشی از عدم

۱. رئیس کانون سردفتران و دفتریاران استان مازندران ضمن بیان اینکه اکثر افراد تمایلی به ثبت هبه ندارند بیان داشته ثبت هبه مشمول مالیات سنگین می‌شود در صورتی که خود هبه مجانی و رایگان است اما مالیات بالای ۲۵ درصد از موانعی است که بر سر راه ثبت هبه است به این جهت بیشتر به بیع مراجعه می‌کنند. (www.khabaronline.ir/news/۴۰۹۵۸۸)

ثبت هبه، می‌بایست در خصوص دریافت مالیات بر هبه، قیود و شرایطی را لحاظ نمود که عبارتند از:

الف) تقلیل نرخ مالیات بر هبه از سوی قانون‌گذار

در حال حاضر نقل و انتقالات مجانی نظیر هبه از نظر میزان مالیاتی که به آن تعلق می‌گیرد تابع ماده ۱۳۱ قانون مالیات‌های مستقیم و انتقالات معوض نظیر بیع مشمول ماده ۵۹ آن قانون می‌باشند؛ همانگونه که مفاد دو ماده‌ی مزبور دلالت دارند درصد مالیات بر هبه به مراتب بیشتر از مالیاتی است که به انتقالات معوض نظیر بیع تعلق می‌گیرد (مالیات بر هبه بسته به ارزش آن از ۱۵ درصد تا ۲۵ درصد بوده و مالیات بر بیع ۵ درصد می‌باشد)؛ این نرخ بالای مالیات بر هبه از چند جهت قابل نقد است؛ اولاً برای بسیاری از افراد موجب مشقت شده و مخالف قاعده عسر و حرج است؛ ثانیاً می‌تواند موجب کاهش تمایل اشخاص به هبه و روی آوردن به معاملاتی نظیر بیع شود؛ در حالی که در شریعت بر هبه تأکید فراوان شده است و دیگر اینکه نرخ بالای مالیات بر هبه در بسیاری از موارد موجب صرف‌نظر نمودن طرفین از ثبت هبه و رسمی نمودن آن می‌شود زیرا با توجه به مجانی بودن عقد هبه غالباً قصد طرفین از انتقال ملکی در قالب این عقد، عدم پرداخت چیزی از جانب موهوب‌له است لذا تمایلی به ثبت رسمی آن که متوقف بر پرداخت مالیات است ندارند و همانگونه که گذشت عدم ثبت رسمی تبعات منفی به همراه دارد. با عنایت به این نکات و نیز با در نظر گرفتن اینکه دریافت مالیات از موهوب‌له بر خلاف ماهیت مجانی هبه بوده و تنها از باب اضطرار و حفظ نظام موجه به نظر می‌رسد پیشنهاد می‌گردد قانون‌گذار در خصوص نرخ مالیات بر هبه تجدیدنظر نموده و میزان آن را به نرخ معاملاتی نظیر بیع که منصفانه‌تر به نظر می‌رسد و به جهت کم‌بودن درصد آن، با قصد طرفین از مبادرت به هبه که غالباً در جهت ترویج مهر و مودت است تناسب بیشتری دارد تقلیل دهد.

۱. ماده ۱۳۱: نرخ مالیات بر درآمد اشخاص حقیقی به استثنای مواردی که طبق مقررات این قانون دارای نرخ جداگانه‌ای می‌باشد به شرح زیر است:

۱. تا میزان پانصد میلیون (۵۰۰,۰۰۰,۰۰۰) ریال درآمد مشمول مالیات سالانه به نرخ پانزده درصد (۱۵٪)

۳. نسبت به مازاد پانصد میلیون (۵۰۰,۰۰۰,۰۰۰) ریال تا میزان یک میلیارد (۱,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰) ریال درآمد مشمول مالیات سالانه به نرخ بیست درصد (۲۰٪)

۴. نسبت به مازاد یک میلیارد (۱,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰) ریال درآمد مشمول مالیات سالانه به نرخ بیست و پنج درصد (۲۵٪).

ماده ۵۹: نقل و انتقال قطعی املاک به مأخذ ارزش معاملاتی و به نرخ پنج درصد (۵٪) و همچنین انتقال حق واگذاری محل به مأخذ وجوه دریافتی مالک یا صاحب حق و به نرخ دو درصد (۲٪) در تاریخ انتقال از طرف مالکان عین یا صاحبان حق مشمول مالیات می‌باشد.

ب) استثناکردن ضروریات زندگی از موضوع مالیات بر هبه

آنچه از تأمل در مالیات‌های شرعی و آیات و روایات متعددی که پیرامون تکالیف مالی هستند بدست می‌آید این است که اموال و مخارج ضروری زندگی اشخاص بر هر چیزی اولویت داشته و در سیره نیز موردی یافت نشده است که تکلیف مالی بر ضروریات زندگی اشخاص بار شده باشد؛ آنچه می‌توان در مورد ادعای مزبور به آن استناد جست قواعد مربوط به مالیات‌های شرعی اعم از تکالیف واجب (خمس و زکات) و مستحب (مانند انفاق و صدقه) است؛ توضیح اینکه بعنوان مثال در مورد خمس به جز در برخی مصادیق خاص مثل معادن و گنج‌ها، خمس در صورتی واجب می‌شود که در پایان سال خمسی چیزی اضافه بر هزینه‌های متعادل باقی بماند (ابوالصلاح، ۱۴۰۳، ۱۷۰؛ سالار، ۱۴۰۴، ۱۳۹؛ ابن براج، ۱۴۰۶، ۱، ۱۷۷؛ طوسی، ۱۴۰۷، ۲، ۱۰۷؛ ابن ادریس، ۱۴۱۰، ۱، ۴۸۶-۴۸۹؛ شیخ مفید، ۱۴۱۳، ۲۷۶؛ شریف مرتضی، ۱۴۱۵، ۲۲۵؛ علامه حلی، ۱۴۱۳، ۱، ۳۶۳) در این مورد ادعای اجماع شده (محقق حلی، ۱۴۰۷، ۲، ۶۲۷) ابن ادریس در توضیح این امر گفته است که غیر از گنج‌ها و معادن، خمس در سایر فایده‌ها و سودها و مکاسب و زراعات بعد از حصول آنها واجب نیست مگر بعد از پرداخت هزینه‌های مستفاد برای خود و هزینه‌های هر کسی که هزینه‌های او بر شخص، واجب است در طول یک سال قمری به نحو متعادل و با رعایت میانه روی در هزینه‌ها، پس اگر پس از پرداخت هزینه‌ها در طول سال، چیزی باقی ماند خواه مقدار زیاد کم باشد یا زیاد، و خارج کردن خمس به محض حصول این موارد واجب نیست زیرا اصل برائت ذمه است و خارج کردن فوری خمس و وجوب آن نیاز به دلیل شرعی دارد و شرع خالی از آن است بلکه اجماع وجود دارد بر اینکه واجب نیست مگر بعد از پرداخت هزینه‌ها. و همچنین (دلیل دیگر اینکه) علم به هزینه‌ها و مخارج و مقدار آنها وجود ندارد مگر بعد از اینکه سال تمام شود زیرا چه بسا ممکن است شخصی صاحب فرزندی شود یا ازدواج کند یا خانه‌ی او خراب شود یا چهارپای او بمیرد یا خادمی که به آن نیاز دارد خریداری کند یا چهارپایی که به آن نیاز دارد بخرد و مواردی از این قبیل که شخص مکلف به خمس نمی‌شود مگر بعد از پرداخت هزینه تمام این‌ها و بر او چیزی واجب نیست مگر اینکه از تمام این هزینه‌ها در طول سال چیزی برای او باقی بماند (ابن ادریس، ۱۴۱۰، ۱، ۴۸۹). یکی از شرایط وجوب زکات نیز سپری شدن یک سال از

۱. و أما ما عدا الكنوز، و المعادن، من سائر الاستفادات، و الأرباح، و المكاسب، و الزراعات، فلا يجب فيها الخمس، بعد أخذها و حصولها، بل بعد مؤنة المستفيد، و مؤنة من تجب عليه مؤنته، سنة هلالية، على جهة الاقتصاد، فإذا فضل بعد نفقته طول سنته شيء، أخرج منه الخمس، قليلا كان الفاضل، أو كثيرا، و لا يجب عليه أن يخرج منه الخمس، بعد حصوله له، و إخراج ما يكون بقدر نفقته، لأن الأصل براءة الذمة، و إخراج ذلك على الفور أو وجوبه ذلك الوقت، يحتاج إلى دليل شرعي، و الشرع خال منه، بل إجماعنا منعقد بغير خلاف أنه لا يجب

وجود مال و باقی ماندن نصاب مقرر پس از پایان یک سال می‌باشد (نجفی، ۱۴۰۴، ۱۵، ۹۷ و ۱۸۲) آیه‌ی ۲۱۹ سوره بقره نیز دلالت بر همین موضوع می‌کند؛ خداند در این آیه فرموده است: وَ يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ؛ و از تو می‌پرسند چه چیز انفاق کنند؟ بگو: از ما زاد نیازمندی خود؛ بنابراین نظام مالیاتی اسلام همواره به گونه‌ای بوده است که مازاد بر نیازهای ضروری زندگی مشمول تکالیف مالی واقع شده است.

اهمیت این موضوع در شریعت مقدس اسلام را می‌توان از قاعده‌ی «مستثنیات دین» نیز که از احکام مورد اتفاق فقها می‌باشد به خوبی دریافت؛ طبق این قاعده چنانچه شخصی به دیگری بدهکار باشد، ضروریات زندگی و مواردی که مدیون برای گذراندن زندگی به آن‌ها محتاج است از حکم وجوب ادای دین استثنا بوده و نمی‌توان آنها را برای ادای دین فروخت و ثمن آن را به طلبکار داد. نکته‌ای که می‌توان از مستثنیات دین استفاده کرد اراده‌ی شارع بر نفی هرگونه عسر و حرج مالی بر اشخاص و اخلال در ضروریات زندگی آنها می‌باشد (حسن‌زاده و خوئینی، ۱۳۹۵، ۱۸-۱۹؛ مافی و حسینی، ۱۳۹۰، ۱۶۴-۱۷۱). در ارتباط با رابطه‌ی بحث مستثنیات دین با مسأله‌ی مورد بحث باید گفت وقتی ضروریات زندگی در موضوعی همچون ادای دین که از واجبات مسلم بوده و جای تردیدی در وجوب آن نیست، استثناء شده‌اند در مسأله‌ی مالیات بر هبه که دلیلی بر آن وجود ندارد مگر ادله‌ی عام دال بر جواز مالیات‌های حکومتی، به طریق اولی می‌توان لزوم استثناء نمودن ضروریات زندگی از مالیات بر هبه را استفاده کرد؛ با این توضیح که چنانچه موهوب‌له از اشخاص نیازمند بوده و عین موهوبه از لوازم ضروری زندگی و از مصادیق مستثنیات دین باشد تعلق مالیات به آن مشروع به نظر نمی‌رسد.

علاوه بر اینکه به نظر می‌رسد، همچنانکه برخی نیز عنوان داشته‌اند، هبه را (بویژه زمانی که دریافت-کننده‌ی آن از نیازمندان است) می‌توان نوعی مالیات اسلامی دانست که از آن‌ها بعنوان سیاست‌های مالی تشویقی در اسلام یاد می‌شود؛ توضیح اینکه اسلام برای توزیع مجدد درآمدها و ثروت‌ها دو نوع سیاست را اندیشیده است: سیاست‌های تکلیفی و سیاست‌های تشویقی. سیاست‌های تکلیفی شامل خمس، زکات مال، زکات بدن (فطریه)، کفاره‌های مالی (جریمه‌های شرعی برای تلفاتی مانند شکستن نذر و قسم، خوردن

إلا بعد مؤنه الرجل طول سنته، فإذا فضل بعد ذلك شيء، أخرج منه الخمس، من قليله و كثيره، و أيضا فالمؤنة لا يعلمها، و لا يعلم كميتها، إلا بعد تقضى سنته، لأنه ربما ولد له الأولاد، أو تزوج الزوجات، أو انهدمت داره و مسكنه، أو ماتت دابته، التي يحتاج إليها، أو اشترى خادما يحتاج إليه، أو دابة يحتاج إليها، إلى غير ذلك مما يطول تعداده و ذكره، و القديم، ما كلفه إلا بعد هذا جميعه، و لا أوجب عليه شيئا، إلا فيما يفضل عن هذا جميعه طول سنته.

روزه ماه مبارک رمضان و ارتکاب برخی محرمات احرام در حج) علاوه بر این اسلام مردم را به صرف کردن اموال در راه خدا و کارهای خیر، بویژه تأمین نیازمندان، تشویق کرده است (ر.ک احمدی و وفایی یگانه، ۱۳۹۱، ۱۰) که از جمله مصادیق تشویقی می‌توان به صدقه و هدیه اشاره کرد؛ بعبارت دیگر عمل شخصی که مال خود را به نیازمندی تملیک می‌کند اقدامی در جهت تحقق یکی از موجبات جواز وضع مالیات‌های حکومتی یعنی کمک به نیازمندان و تأمین رفاه افراد جامعه می‌باشد و لذا تحمیل مالیات بر چنین چیزی فاقد وجه بوده و دلیلی بر جواز آن وجود ندارد.

۴- نتیجه‌گیری

آنچه از بررسی ادله و میانی فقهی بدست آمد این است که وضع مالیات بر هبه تنها با صلاحدید حاکم اسلامی و از جهت تأمین منابع مالی نظام اسلامی در شرایطی که سایر منابع مالی برای حفظ نظام کافی نباشند جایز است. همچنین بر اساس مطالب مطرح شده می‌توان گفت با توجه به ماهیت خاص عقد هبه که از عقود مجانی بوده و بنای آن بر عدم پرداخت مالی از جانب موهوب‌له است و وضع مالیات بر هبه تنها بنا بر اضطرار جایز است و نیز با عنایت به اینکه وضع مالیات‌های بالا بر هبه می‌تواند در بسیاری موارد موجب عسر و حرج اشخاص و مانع از ترویج و اشاعه و نیز ثبت رسمی آن شود، تجدیدنظر کردن در خصوص نرخ مالیات بر هبه ضروری به نظر می‌رسد. نکته‌ی دیگر اینکه از ادله‌ی مربوط به مالیات‌های شرعی و قاعده مستثنیات دین دانسته می‌شود که در شرع مقدس، اموال و مخارج ضروری زندگی اشخاص بر هر چیزی اولویت داشته و تکلیف مالی بر ضروریات زندگی اشخاص بار نمی‌شود؛ لذا تعلق مالیات به عین موهوبه‌ای که از ضروریات زندگی محسوب می‌شود مشروع به نظر نمی‌رسد و پیشنهاد می‌گردد در قوانین موضوعه مربوط به مالیات بر هبه، به معافیت لوازم ضروری زندگی از پرداخت مالیات اشاره شود.

فهرست منابع

قرآن کریم

قانون مالیات مستقیم

۱. ابن ادریس، محمد بن منصور بن احمد، (۱۴۱۰)، السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم.

۲. ابن براج، قاضی، عبد العزیز، (۱۴۰۶)، المہذب (لابن البراج)، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم.
۳. ابو الصلاح، تقی الدین بن نجم الدین، (۱۴۰۳)، الکافی فی الفقه، کتابخانه عمومی امام امیرالمؤمنین علیہ السلام، اصفہان.
۴. احمدی، علی محمد و وفاپی یگانه، رضا، (۱۳۹۱)، « بررسی میزان مالیات های اسلامی در سید هزینه ای خانوارها و میزان اثرپذیری آن از رشد اقتصادی با استفاده از ماتریس حسابداری اجتماعی»، پژوهشنامه مالیات، شماره ۱۶.
۵. بحرانی، هاشم، (۱۴۱۶)، البرهان فی تفسیر القرآن، بنیاد بعثت، تهران.
۶. جعفری، محمد تقی، (بی تا)، منابع فقه.
۷. حر عاملی، محمد بن حسن، (۱۴۰۹)، وسائل الشیعہ، مؤسسه آل البیت علیہم السلام، قم.
۸. حسن زاده، محبوبه، خوئینی، غفور، (۱۳۹۵)، «لایحه اصلاح قانون مستثنیات دین و شمول آن بر مستمری مددجویان کمیته امداد امام خمینی(ره) و سازمان بهزیستی»، فصلنامه پژوهش‌های فقه و حقوق اسلامی، سال دوازدهم، شماره ۴۵.
۹. حلّی، مقداد بن عبد اللہ سیوری، (۱۴۲۵)، کنز العرفان فی فقه القرآن، انتشارات مرتضوی، قم.
۱۰. خمینی، سید روح اللہ موسوی، (۱۴۲۳)، ولایت فقیہ (امام خمینی)، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی قدس سره، تهران.
۱۱. دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، (۱۳۷۱)، مبانی اقتصاد اسلامی، سمت، تهران.
۱۲. زرگوش نسب، عبدالجبار، علی محمدی، طاهر، غیبی، معصومه، (۱۳۹۳)، بررسی مبانی فقهی مالیات‌های غیرثابت، فصلنامه پژوهش‌های فقه و حقوق اسلامی، سال یازدهم، شماره ۳۸.
۱۳. سعدی، ابو جیب، (۱۴۰۸)، القاموس الفقہی لغہ و اصطلاحا، دار الفکر، دمشق.
۱۴. سلار، حمزہ بن عبد العزیز، (۱۴۰۴)، المراسم العلویہ و الأحکام النبویہ، منشورات الحرمین، قم.
۱۵. شریف مرتضی، علی بن حسین موسوی، (۱۴۱۵)، الانتصار فی انفرادات الإمامیہ، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم.
۱۶. شیخ مفید، محمد بن محمد بن نعمان عکبری، (۱۴۱۳)، المقنعۃ للشیخ المفید، کنگره جهانی هزاره شیخ مفید - رحمۃ اللہ علیہ، قم.
۱۷. شیرازی، سید محمد حسینی، (۱۴۱۳)، الفقه، القواعد الفقہیہ، مؤسسه امام رضا علیہ السلام، بیروت.
۱۸. صدر، محمد باقر، (۱۴۱۷)، اقتصادنا، دفتر تبلیغات اسلامی - شعبه خراسان، قم.

۱۹. طباطبایی، محمدحسین، (۱۴۱۷)، المیزان فی تفسیر القرآن، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم.
۲۰. طبرسی، فضل بن حسن، (۱۳۷۲)، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، انتشارات ناصرخسرو، تهران.
۲۱. طبرسی، علی بن حسن، (۱۳۸۵)، مشکاة الأنوار فی غرر الأخبار، نجف.
۲۲. طوسی، ابو جعفر، محمد بن حسن، (۱۴۰۷)، الخلاف، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم.
۲۳. عاملی، شهید اول، محمد بن مکی، (۱۴۱۰)، اللعنة الدمشقیة فی فقه الإمامیة، دار التراث - الدار الإسلامیة، بیروت.
۲۴. عظیمزاده، فائزه، محمدی، اکرم، (۱۳۹۱)، «نقش عرف در تفسیر حقوق غیر مالی زوجین»، فصلنامه پژوهش - های فقه و حقوق اسلامی، سال هشتم، شماره ۲۹.
۲۵. علامه حلّی، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی، (۱۴۲۰)، تحریر الأحکام الشرعیة علی مذهب الإمامیة (ط - الحدیث)، مؤسسه امام صادق علیه السلام، قم.
۲۶. علامه حلّی، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی، (۱۴۱۳)، قواعد الأحکام فی معرفة الحلال و الحرام، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم.
۲۷. فخرالدین رازی، ابو عبدالله، (۱۴۲۰)، مفاتیح الغیب، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
۲۸. کلینی، ابو جعفر، محمد بن یعقوب، (۱۴۰۷)، الکافی (ط - الإسلامیة)، دار الکتب الإسلامیة، تهران.
۲۹. لنگرودی، محمد جعفر، (۱۳۶۸)، ترمینولوژی حقوق، گنج دانش، تهران.
۳۰. مافی، همایون، حسینی، کمال، (۱۳۹۰)، «مبانی فقهی مستثنیات دین»، فصلنامه پژوهش‌های فقه و حقوق اسلامی، سال هفتم، شماره ۲۴.
۳۱. مامقانی، عبدالله، (۱۳۴۹)، تنقیح المقال فی علم الرجال، چاپ سنگی، نجف.
۳۲. مجلسی، محمدباقر، (۱۴۰۳)، بحار الانوار، مؤسسه الوفاء.
۳۳. مرکز اطلاعات و مدارک اسلامی، (۱۳۸۹)، فرهنگ‌نامه اصول فقه، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، قم.
۳۴. محقق حلّی، نجم الدین، جعفر بن حسن، (۱۴۱۸)، المختصر النافع فی فقه الإمامیة، مؤسسه المطبوعات الدینیة، قم.
۳۵. محقق حلّی، نجم الدین، جعفر بن حسن، (۱۴۰۷)، المعتمد فی شرح المختصر، مؤسسه سید الشهداء علیه السلام، قم.

۳۶. محقق حلی، نجم‌الدین، جعفر بن حسن، (۱۴۰۸)، شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، مؤسسه اسماعیلیان، قم.
۳۷. محقق داماد، مصطفی، (۱۴۰۶)، قواعد فقه (محقق داماد)، مرکز نشر علوم اسلامی، تهران.
۳۸. مصطفوی، حسن، (۱۴۰۲)، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، مرکز الکتب للترجمه و النشر، تهران.
۳۹. مقدری امیری، عباس، عسکری، حکمت‌الله، (۱۳۹۴)، «تعدیل قرارداد در فقه امامیه و حقوق ایران»، فصلنامه پژوهش‌های فقه و حقوق اسلامی، سال یازدهم، شماره ۴۱.
۴۰. مکارم شیرازی، ناصر، (۱۳۷۴)، تفسیر نمونه، دارالکتب الاسلامیه، تهران.
۴۱. منتظری، حسین علی، (۱۴۰۹)، دراسات فی ولایة الفقیه و فقه الدوله الإسلامیه، نشر تفکر، قم.
۴۲. نجفی، صاحب الجواهر، محمد حسن، (۱۴۰۴)، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، دار إحياء التراث العربی، بیروت.
۴۳. نجومی، سید مرتضی حسینی، (بی‌تا)، الرسائل الفقهیه (للنجومی)، قم.
۴۴. هومن، محمد، (۱۳۵۶)، فرهنگ لغت و اصطلاحات اقتصاد اسلامی، وزارت برنامه و بودجه، تهران.

